

پیر کیست؟

کلمه پیر از اصل اوستایی Parya و Paro و به معنی پیشین است. در لغت فارسی، این کلمه به معنای سالخورده، کلان سال، مسن و معمر و شیخ، در مقابل کلمه جوان و برناست. (۱) پیر را به معنای سپیدموی نیز دانسته اند. (۲)

«اما پیر در اصطلاح صوفیان، به معنی پیشوا و رهبری است که سالک بی مدد آن به حق واصل نمی شود و الفاظ قطب و شیخ و مراد و ولی و غوث نزد صوفیه به همین معنی استعمال شده است.» (۳)

در میان تمامی فرق صوفیه پیر دارای مقام و اهمیت فوق العاده است. زیرا که تحت رهبری و ارشاد اوست که سالک و مرید می تواند در جهت تکامل روحی خود گام بردارد و به کمال مطلق - که هدف غائی تصوف و عرفانست - نائل شود.

بی شک استعداد روحی سالک جهت سیر و سلوک و گام برداشتن در راه معرفت، خود عامل مهم و قابل توجهی است که بدون آن سیر در طریقت میسر نیست. اما وجود رهبر است که این استعداد را جهت می دهد و به سوی رشد و تکامل می برد، همانند طلایی که تا رسیدن به مرحله طلای خالص، حالات مختلفی را از

ابتدای استخراج از معدن می گذراند و به وسیله استادی ماهر به پدیده ای عالی، درخشان و گرانبها تبدیل می گردد.

هدف از سیر و سلوک، تزکیه و تصفیه دل است تا با صفای دل، نور حق بر قلب سالک بتابد و او را به خود جذب [کند] و از خود بیخود گرداند. اما - به گفته شیخ شهاب الدین سهروردی: «این تزکیه و تصفیه دل دست ندهد الا به تربیت شیخ کامل... به وجود او طالبان و مریدان راه ارشاد و طریق سداد می یابند و ظاهر و باطنشان به پرتو تربیت شیخ منور شود.» (۴)

سهروردی پیر را از اهدال می داند و گفتار او را چونان کلام پیامبر می شمارد و «احمد جام نامقی معروف به زنده پیل از مشایخ صوفیه در جواب این سؤال که پیر کیست و پیر را چه باید کرد تا شاید بدو اقتدا کنی می نویسد: پیر را سیرت پیغمبران باید داشت تا شاید که آواز پیری آرد و شاید که بدو اقتدا کنی. کما قال النبی علیه السلام: الشیخ فی قومه کالنبی فی امته...» (۵)

از همین نکته - یعنی برابری مقام پیر در قوم خود با مقام پیامبر در میان امتش - می توان به اهمیت پیر در نزد صوفیه پی برد. بنابراین، همانطور که سخن پیامبر به

عنوان رسول خداوند، واجب الاطاعه و سرپیچی از آن معصیت از احکام الهی است، اجرای دستورات پیر، شیخ و مرشد نیز در تصوف، برای سالک چنین حکمی دارد.

جلال الدین مولوی، در تبیین مقام ولی - پیر و رهبر - می گوید که سالک اگر راه آشنایی را - که قبلا طی کرده - بی پیر بیماید، آشفته و سرگردان می شود، چه رسد به راهی که هنوز نیموده و در آغاز آنست. در این صورت او بی شک، در چاه گمراهی سقوط خواهد کرد: آن رهی که بارها تو رفته ای

بی قلاووز (۶) اندر آن آشفته ای هر که او بی سرشدی در راه شد اوزغولان گمراه و در چاه شد (۷)

همانگونه که حافظ تأکید می کند که در صورت اراده پیر، سالک باید سجاده را به می رنگین کند. (۸)

عطار نیشابوری نیز در داستان شیخ صنعان می گوید که اگر پیر زنار بر کمر بندد - که نشانه ارتداد از دین و روی آوردن به آئین کفر است - مرید نیز باید بی چون و چرا زنار بندد:

چون نهاد آن شیخ بر زنار دست جمله را زنار می بسایست هست



«پیر»

در اشعارخواجۀ شیراز

حسینعلی یوسفی - نیشابور

هر که بار خویش را بیاورد شود
 بار باید بود اگر کافر شود^(۹)
 باری، پیر، سالک راه یافته و به مقصد
 رسیده است که مراحل سیر و سلوک عرفانی و تزکیه و
 تهذیب را گذرانده و آئینه دلش از همه زنگارهای
 ناخالصی زدوده شده و به مقامی رسیده است که باید
 سالکان در راه و نوسفر را در طریق معرفت حق رهبری
 و ارشاد کند و چون بی خبر از «راه و رسم منزلها» می
 پرخطر سیر و سلوک نیست، باید که مرید، مطیع بی چون
 و چرای دستورات او باشد و هر آنچه را که او می گوید
 آویزه گوش قرار دهد و آن را به جان بنویشد و بدان
 عمل کند. زیرا که بدون چنین هدایتی، سالک و مرید در
 به مأمنی نخواهد برد و همانگونه که حافظ می گوید
 بدون دلیل راه، نمی توان در کوی عشق گام نهاد:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم
 که من تجویش نمودم صد اهتمام و تشدد
 و اما این مقال بر آن نیست تا شرح مبسوطی درباره
 «پیر» عرضه بدارد.

در خصوص پیر در مآخذ بسیاری بحث شده که
 اغلب دردسترس است و می توان به آنها مراجعه کرد.
 گردآوری و تألیف آنچه در این مآخذ در باب پیر صورت
 گرفته نیز طبعاً کاری تازه و ابتکاری به شمار نمی آید.
 آنچه در این مقاله کوتاه انجام گرفته، جستجوی
 «پیر» در غزلیات خواجه شیراز است و این کار
 براساس مطالعه و تدقیق در غزلیات و ابیات دیوان
 حافظ صورت گرفته است.

در این جستجو، پس از مطالعه تمامی غزلیات
 دیوان، ابیاتی که کلمه پیر در آنها به کار رفته - چه در
 معنای اصطلاح عرفانی آن و چه به صورت یک لغت،
 با معنای معین - استخراج شده و براساس محتوای
 ابیات شرحی مختصر نیز به مناسبت در ابتدای هر
 بیت گنجانیده شده است.

یادآوری یک نکته در اینجا ضروری می نماید و آن
 اینست که تذکره نویسان و محققان احوال و افکار و
 روزگار حافظ نوشته اند که او - با آنکه در طریق
 تصوف گام می زده - هیچگاه مطابق آداب جاری
 تصوف پیر و مرشد و مرادی برای خود برنگزیده
 است. حتی او از پیران تصوف، به طور کلی به طعنه و
 انتقاد یاد کرده و غزلیهای خواجه بخصوص آکنده از
 ابیاتی است که او در آنها بر صوفیان منظر و ریاکار
 تاخته و با آنان مبارزه و اظهار مخالفت کرده است:
 صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
 بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد^(۱۰)

○
 نقدها را بود آیا که عیاری گیرند
 تا همه صومعه داران بی کاری گیرند
 (دیوان/ ۱۲۵)

○
 واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
 چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
 (دیوان/ ۱۲۵)

○
 گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
 تا ربا ورزه و سالوس مسلمان نشود
 (دیوان/ ۱۵۴)

○
 نقد صوفی نه همه صافی ببخش باشد
 ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد
 (دیوان/ ۱۰۸)

○
 ابیات، دیوان حافظ به تصحیح و تحشیه علامه قزوینی
 و دکتر غنی بوده است.
 برای تعیین کردن شماره غزل و صفحه، در ادامه هر
 بیت دو رقم ذکر شده که رقم سمت راست نشان دهنده
 صفحه، و رقم سمت چپ نمایانگر شماره غزل است.
 مثلاً (۲۰۷-۱۴۰) به معنای غزل شماره ۲۰۷ در صفحه
 ۱۴۰ از دیوان خواجه حافظ می باشد.

پیر مغان:

۱- پیر مغان کیست؟ پیر مغان، مرشد و رهبری
 است که خود سالک راه عشق بوده و اینک به مقصود
 رسیده است و بنابراین از تمامی بیج و خمهها و فراز و
 نشیبهای طریقت آگاه است و «راه و رسم منزلها» را
 نیک می داند. به همین جهت مرید باید دستورات او را
 بی هیچ شک و تردیدی اجرا کند. حتی اگر بگوید:
 سجاده را - که دارای جنبه تقدس و پاکی است - با
 شراب رنگین کن!
 درحالیکه شراب از مسکرات است و از محرمات
 شرعی:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
 که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها^(۱۱)
 (۱-۲)

۲- پیر مغان کسی است که مرید و سالک سر
 ارادت بر آستان او نهاده است و خوشبختی و سعادت
 را و گشایش و رهایش را در این آستان می بیند و به
 همین سبب هیچگاه از این درگاه روی بر نمی تابد:

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم
 دولت درین سرا و گشایش در آن دراست
 (۳۹-۴۸)

۳- سالکی که ارادتی خالص و اطاعتی مطلق نسبت
 به مراد خود - پیر مغان - دارد و گوشه میخانه را خاتمه
 خود قرار داده است، به هنگام سحرگاهان، چه وردی بر
 زبان دارد؟ چه راز و نیازی می کند؟ و چه درخواستی
 در دعای مداوم خود می گنجاند؟ جز دعا به جان پیر
 مغان؟ آری سلامت پیر مغان نهایت آرزوی اوست:^(۱۲)

منم که گوشه میخانه خانقاه منست
 دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست
 (۵۳-۶۸)

۴- همه عاشقان و عارفان یک مقصد و مقصود دارند
 و محبوب و مطلوب نهایی شان اوست. و پیر راستین
 کسی است که سالک را به سوی او، به سوی حضرت
 حق - به منزلگاه نهایی عاشقان - هدایت کند. زیرا که
 در نهاد هر سالکی سر حق نهفته است. بنابراین چه
 تفاوت دارد که نام این پیر، پیر مغان باشد یا جز آن؟:

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت؟
 در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
 (۶۹-۷۹)

۵- به راستی این پیر مغان کیست؟
 چگونه پیر و مرشدهی است؟ چه عنصری
 در وجود او نهفته است و چه رازی است که او را این
 چنین محبوب و مراد و مطاع سالک قرار می دهد؟ پیر
 مغان اوست که «به تأیید نظر» هرگونه معما را حل
 می کند.

○
 صوفی بیا که خرقة سالوس برکشیم
 وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم
 (دیوان/ ۲۵۹)

اینکه چرا حافظ برخلاف رسم رایج پیری برای
 خود برنگزیده، خود موضوع مستقل و بحث مفصلی
 است که جای آن در این مختصر نیست. فقط باید
 اشاره کرد که اوضاع آشفته قرن هفتم و هشتم از نظر
 مسائل اجتماعی و سیاسی، عرفان و تصوف را دچار
 انحرافی کرد که در نتیجه آن «تصوف عاشقانه در
 این زمان جای خود را به تصوف گونه ای داد که تنها
 در خانقاه می توان جست و در پناه دین حق حیات
 دارد»^(۱۳)

حافظ، صوفی ای را که «صدرنشین مسند ارشاد
 ولی از قید هر حقیقتی آزاد است، دامگذار و مکار و
 خرقة او را خرقة سالوس و خرقة ریائی می خوانند و
 زاهد و مفتی و فقیر و واعظ را خودبین و حرام خوار و
 مردم فریب و دروغزن می نامد»^(۱۴)

در مقابل پیران رسمی و «فرمایشی» - که حافظ از
 آنان به عنوان صومعه داران، مشایخ شهر و صوفی
 و شان یاد می کند^(۱۵) - پیری برای خود انتخاب کرده و
 حلقه متابعت او را بر گوش جان افکنده که «پیر
 مغان»^(۱۶) نام دارد.

آیا «پیر مغان» حافظ وجود خارجی نیز داشته
 است؟ پاسخ سؤال منفی است. گرچه بعضی محققان
 پیری را برای حافظ مطرح کرده اند. به هر حال این
 موضوع هم مورد بحث ما نیست.

در اینجا بحث از پیری است که حافظ در غزلیات
 خود از او یاد کرده و در ابیات خود آوری نام برده و در
 مواردی هم که به صراحت از این پیر - پیر مغان - نام
 نبرده، حضور معنوی او بر شعر خواجه سایه افکنده
 است.

این پیر مغان که نه در صومعه های رسمی، بلکه در
 دیر مغان، در میکده، در کوی میفروشان و در کوی عشق
 اقامت دارد و نور خدا را در همه جا، حتی در خرابات
 مغان نیز می بیند^(۱۷)، پیر کامل و خالص و پاکبخته و
 وارسته ای است که وصف او را باید از زبان حافظ
 بشنویم.

گرچه در بیشترین موارد، حافظ از این پیر با همان
 عنوان پیر مغان یاد کرده، اما البته عناوین دیگری نیز
 به او داده است. این عناوین عبارتند از: پیر دانا، پیر ما،
 پیر خرابات، پیر میفروش، پیر، پیر میفروشان، پیر
 میخانه، پیر گلرنگ، پیر خرد، پیر صومعه، پیر میکده،
 پیر صحبت، پیر زنده پوش، پیر فرزانه، پیر من، پیر
 مناجات، پیر پیمانگش، پیر صاحب فن و پیر
 دردی کش.^(۱۸)

با توجه به اینکه هیچیک از این عناوین به وسعت
 پیر مغان در غزل خواجه شیراز به کار نرفته - وهم البته
 به جهت آنکه پیر مغان در اولین غزل دیوان خواجه
 آمده است:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
 که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها
 ابتدا - با مدد ابیات خواجه - به معرفی پیر مغان -
 می پردازیم و آنگاه درباره دیگر عناوین با توجه به
 میزان کاربرد آنها سخن خواهیم گفت.
 اما پیش از پرداختن به این معرفی، این نکته را
 یادآوری می کنیم که نسخه اساس در انتخاب این

آنهم نه چون فیلسوفان، متفکر و عیوس بلکه خرم و خندان و در حالیکه قنق باده در دست دارد و به صدگونه در آن به تماشا مشغول است:

مشکل خویش بر بیر مغان بر دم دوش
کو به تائید نظر حل معما می کرد
دبمش خرم و خندان قنق باده به دست
وندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد
(۱۲۲-۹۶)

اما این قنق خود چیست؟ این قنق جام جهان بین دل است. آینه صافی و درخشانی که در نهاد همه سالکان جویای حق وجود دارد اما او بی پیر به وجود آن پی نمی برد. جام جهان بینی که بروردگار حکیم از ابتدای آفرینش خاص او قرار داده است:

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم

گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد
(۱۲۲-۹۶)

۶- به یقین، صوفیان ظاهری که به دنبال نام و آوازه و در فکر جمع آوری سیاهی لشکری از میدان هستند - یعنی شیخان و پیران صومعه دار که دکان زرق و ریاض گشوده اند - از سالکی که از آنان روی برتابد آزاده و رنجور می شوند. حافظ خود از جمله سالکانی است که به شدت با صومعه داران و صوفیان و زاهدان ریائی مخالف است و از آنان روی برتابفته و به سوی پیرمغان روی آورده و دیرمغان را اقامتگاه خود ساخته است. او علت این امر - یعنی روی آوردن به پیرمغان را - خلف وعده شیخ و زاهد نسبت به گفته های شان قلمداد می کند:

میرد پیر مغانم، زمن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او به جای آورد
(۱۲۵-۹۹)

۷- آیا کسی که خرقة بر تن می کند و خود را صوفی می داند می تواند شراب نیز بنوشد؟ آیا شراب و خرقة با هم منافاتی ندارند در حالیکه مذهب رایج شراب را حرام می داند و افراد را از نوشیدن آن منع می کند. کدام مذهب است که جمع این دو نمایان - شراب و خرقة - را جایز می داند؟ این مذهب پیر مغان است:

گفتم: شراب و خرقة نه آئین مذهبست

گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند
(۱۹۸-۱۳۴)

۸- در روزگاری که مردم را به جهت نوشیدن شراب تزییر و گفتگو از رمز عشق را منع می کنند و خود مفرور و فریفته ظاهرند و از درون پرده اسرار بی خبر^(۱۱)، حکایت شگفتی است رفتار بعضی سالکان، با پیر خود. زیرا که آنان نه تنها میرد حلقه به گوش پیرمغان نیستند، بلکه روزگار او را مشوش و حال او را مضطرب می دارند:

تشویش وقت پیرمغان می دهند باز

این سالکان نگر که چه با پیر می کنند
(۲۰-۱۳۶)

۹- اما پیرمغان برخلاف رفتار ناشایسته سالکان، نه تنها مقابله به مثل نمی کند، نه تنها آزاده و رنجور نمی شود - زیرا که در طریقت او رنجیدن کافرست^(۱۲) - بلکه از روی کرم و بزرگواری به اعمال و رفتار سالکان ناسالک به چشم نیکی می نگرد و این نیز البته خود شگفت انگیز است:

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان

هرچه کردیم به چشم گرمش زیبا بود
(۲۰۲-۱۳۸)

۱۰- میرد راستین، تا زمانی که از میخانه و شراب عشق نام و نشانی باشد سر بر خاک آستان پیرمغان می ساید^(۱۳) و هیچگاه از این تسلیم خالصانه روی بر نمی تابد. چرا که بندگی پیرمغان، حلقه ای است که از ازل بر گوش سالک آویخته شده و او تا ابد این حلقه تسلیم و بندگی را بر گوش جان خواهد داشت:

حلقه پیر مغان از ازل در گوش است

برهانیم که بودیم و همان خواهد بود
(۲۰۵-۱۳۹)

۱۱- حافظ معتقد است که صومعه، جای زاهدان و صوفیان ظاهرپرست است و در وجود اینان همت^(۱۴) و الای نیست. حال که چنین است اگر یک سالک راستین به جای شیخ و زاهد و صوفی متظاهر، از پیرمغان مدد می طلبد بر این کار او خرده ای نمی توان گرفت و نباید گرفت:

گر مدد خواستم از پیرمغان عیب مکن

شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود
(۲۰۸-۱۴۱)

۱۲- در نظر سالک راستین، همینکه دولت و شادبختی پیرمغان برقرار و مستدام باشد، کافی است، بود و نبود دیگر امور سهلست و اهمیتی ندارد. و اینکه پیرمغان به یاد سالک خود باشد نهایت شادمانی اوست و اینکه دیگری از او نامی برد، به یاد او باشد یا نباشد علی السویه است:

دولت پیر مغان باد که باقی سهلست

دیگری گو پرو و نام من از باد پیر
(۲۵۰-۱۶۹)

۱۳- چرا سالک خود را بنده پیر مغان می داند؟ آیا بندگی جز برای خدا سزاوار است؟ بدون شك سزاوار نیست، اما این بندگی پیرمغان از نوع دیگری است. زیرا عامل این بندگی «رهای» است. رهایی از جهل و یافتن نور علم و ره یافتن به حقیقت. پیرمغان، چون سالک را از جهل می رهاند او را بنده خود می گرداند و چون چنین است، هرچه این پیر کند عین عنایت باشد:

بنده پیر مغانم که زجهلم برهانند^(۱۵)

پیر ما هرچه کند عین عنایت^(۱۶) باشد.
(۱۶۴-۱۰۸)

۱۴- به راستی چگونه می توان به جهان معنی راه یافت؟ چه باید کرد تا دروازه های شهر معنی بروی ما گشوده شود؟ و این امر برای سالک و میردچگونه حاصل می شود؟ در صورتی که سالک از همه چیز و همه جا قطع رابطه کند و ساکن کوی عشق و مقیم درگاه پیر مغان شود به چنین موهبتی دست خواهد یافت:

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد

کز ساکنان درگه پیرمغان شدم
(۳۲۱-۲۱۹)

۱۵- سالک راستین کیست؟ سالک راستین یار وفادار و مریدی است که در هیچ حال پیر خود - یعنی پیرمغان - را از یاد نمی برد، زیرا برای او ارج و منزلت خاصی دارد.

پیر میفروش:

۱- پیر میفروش چه پیامی دارد و چه راهی را بر سالک عرضه می کند؟

برای زدودن زنگار غم از دل و به فراموشی سپردن هر آنچه جز اوست چه باید کرد؟ پیام پیر میفروش آنست که باید شراب نوشید! آری فقط «شراب عشق» است که سالک را به چنان مستی و سرمستی می کشاند که از هرگونه اندوه و ملالی به آسانی رها می شود:

دی پیر میفروش - که یادش بخیر باد -
گفتا شراب نوش و غم دل پیر زیاد
(۱۰۰-۶۹)

۲- همانگونه که پیر میفروش نوشیدن شراب و فراموشی غمها را به سالک سفارش می کند، باد صبا نیز به تهتیت و تبریک او می آید و پیام می آورد که دور غم و اندوه به پایان رسیده و موسم طرب و عیش و ناز و نوش فرارسیده است:

صبا به تهتیت پیر میفروش آمد
که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
(۱۷۵-۱۱۸)

۳- سالک - که به جهت نوشیدن شراب مورد طعن و تهمت و تهدید شدید شیخ و زاهد و مفتی و محتسب است - احوال آنان را سحرگاهان از پیر میفروش می پرسد. و پیر پاسخی سر بسته می گوید. اما پاسخ سر بسته ای که خود بس افشاگر و رسواکننده ریاکاران و زرق پرستان است.

می گوید: گرچه تو محرم رازی اما شراب نوشی و فسق و فجور شیخ و قاضی و محتسب گفتنی نیست و بهتر آنست که در این مورد لب فروبندی و خاموش باشی و پرده راز نگشائی!
و او را به نوشیدن داروی فراموشی - می - دعوت می کند:

احوال شیخ و قاضی و شراب الیهودشان^(۱۷)
کردم سؤال صحبدم از پیر میفروش
گفتا نه گفتنی است سخن - گرچه محرمی -
درکش زبسان و برده نگه دار و می بنوش
(۲۸۵-۱۹۲)

۴- لطف و مهربانی پیر میفروش دائمی است. از همین لطف خاص و به یمن عاطفه و مهربانی است که هیچگاه ساغر سالک از شراب روشن عشق تهی نمی گردد:

هرگز به یمن عاطفت پیر میفروش
ساجر نشد تهی ز می صاف روشنم
(۲۳۲-۲۳۵)

پیر میبکده:

۱- پیر میبکده - نیز که، همچون پیر مغان، واقف بر بسیاری از اسرار است - ماجرای می خواری سالکان و صوفیان هم البته بر او پوشیده نیست و اساساً نکته حدیثی اینست که پنهان بماند و او خود صد بار این ماجرا را شنیده است که صوفیان در زیر خرقة جام شراب حمل می کنند و باده می نوشند:

ما زیر خرقة باده نه امروز می خووریم
صد بار پیر میبکده این ماجرا شنید
(۲۴۲-۱۶۴)

۲- در جو آلوده به ریا و تزویر و دروغ و نیرنگ - روزگار حافظ - برای سالکی که می خواهد به همه چیز عشق بورزد و چشم بر عیبها و پلیدی ها فروبندد و از ملامت و عیبجویی آنان که خود عیبناکند آزاده نشود، برخلاف ریاکاران و پیمان شکنان پیوسته وفا کند، راه

نجات چیست؟

پیر میفروش در پاسخ به این پرسش دو چیز را به عنوان راه نجات پیشنهاد می کند: می نوشیدن و عیب پوشیدن: به پیر میفروش گفتیم که چیست راه نجات بخرواست جام می و گفت عیب پوشیدن (۲۷۱-۲۹۳)

پیر میخانه:

۱- سوختگان راه عشق عالمی دارند و حالی که همه آن حال را در نمی یابند. بخصوص آنان که آتش عشق بر جانشان نیفتاده، نه تنها سوخته راه عشق و معشوق نیستند بلکه خامند و بیخبر، این حال را هرگز در نمی یابند. (۲۶) چنین است که پیر میخانه میگوید سخن گفتن از حال دل سوختگان برای اینگونه افراد کار عیبی است که باید از آن پرهیز کرد:

پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خوش

که مگو حال دل سوخته با خامی چند (۱۲۴-۱۸۷)

۲- پیر میخانه چه معجزی دارد و چه کرده است که چنین مورد علاقه سالک قرار گرفته و سالک را مرید و شیدا و حلقه بگوش خود کرده است؟ معجز پیر میخانه جام جهان بین است. جامی که چون آینه ای شفاف عکس رخ یار در آن منعکس است و پیر میخانه این جام جهان بین را سحرگامی به سالک خود هدیه کرده است و او به وسیله این جام از حسن معشوق خود آگاه شده است:

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
و ندر آن آینه از حسن تو کرد آگام
(۲۴۸-۳۶۱)

۳- همانگونه که پیر مغان به تأیید نظر مشکل و معما را حل می کند، پیر میخانه هم به تأیید نظر وهم به کمک خطوطی که بر جام نقش بسته حل معما می کند و فرجام کار را بر سالک روشن می سازد:

پیر میخانه همی خوانند معنائی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بود
(۲۷۰-۳۹۱)

پیرما:

۱- آنگاه که پیرما مسجد و صومعه را ترک میکند و به سوی میخانه روی می آورد چه تدبیر باید کرد؟ تکلیف مریدان و سالکان چیست؟ آیا مریدان می توانند همچنان در مسجد بمانند و رو به سوی قبله دارند؟ در آنصورت اطاعت از پیر میراد و مرشد چه می شود؟

مگر نه اینکه مرید تابع و مطیع مرشد و پیر خود است و باید که پیوسته بدو اقتدا و تاسی کند؟ پس چاره ای نیست جز آنکه مریدان نیز رو به سوی میخانه آورند و در خرابات گرد هم آیند و پشت سر پیر خود قرار گیرند زیرا که «این چنین رفته است در عهد ازل تدبیرشان»:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیمت پاران طریقت بعد از این تدبیرما
ما مریدان روی سوی قبله چون آرم چون
روی سوی خانه خمار دارد پیرما
در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم
کسین چنین رفته است در روز ازل تدبیر ما
(۱۰۸)

۲- نظر پیرما نه تنها قابل تأیید و اطاعت، بلکه شایسته تحسین نیز هست. زیرا که نظری است صائب

و نیز نظر پاکی است که همچون قلم صنع نه تنها خطائی بر آن راه نیافته، بلکه از روی بزرگواری و سعه صدر پوشنده خطاها نیز هست:

پیرما گفت خطایر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
(۱۰۵-۱۲۷)

۳- پیرما - که همان پیر مغان است - به جهت رهانیدن سالکان از جهل و نادانی، حق نوآفرینی بر گردن آنان دارد. زیرا که رهائی از جهل آفرینشی نو و تولدی دوباره است.

به همین جهت سالک خود را بنده او میداند و آنچه را که پیرما انجام دهد، عین عنایت (۲۷) می داند: بنده پیر مغانم که زجهلم برهساند
پیرما، هر چه کند عین عنایت باشد
(۱۱۱-۱۶۴)

پیر دردی کش؛ پیر میفروش، پیر گلرنگ

و...

۱- پیر دردی کش چه دارد که با آن سالک را جذب و بخود جلب کند؟ آیا چون پیران صومعه دار و پیران رسمی مقامی و دستگامی و صومعه و بارگامی دارد؟ یا زر و زوری در اختیار اوست که با آن سالک را تطمیع یا تهدید کند؟ هیچک!

پیر دردی کش فقط خدای عطا بخش و خطا پوشی دارد که بر همه بندگان و سالکان نیز به نظر لطف و بخشش می نگرد و اگر خطائی از آنان سرزند خطای آنان را ندیده می گیرد و می پوشاند، بر خلاف واعظان و زاهدان ربائی و خشک که بیشتر در صدد عیب جوئی و نسبت به خطاها سخت گیر و کم گذشت هستند:

پیر دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطا بخش و خطا پوش خدایی دارد
(۸۶-۱۲۶)

۲- آیا هردلق مرقع و هر خرقه ای بیانگر آنست که صاحب خرقه صوفی و سالک است؟ آیا خرقه نیازی به مهر تأیید ندارد؟ چه کسی باید صحت خرقه و صلاحیت خرقه پوش را تأیید کند؟ بی شک این تأیید باید از جانب پیر صورت گیرد. پیر سالکانی که در میخانه ها ساکنند کیست؟

۲- پیر میفروش.

پس اگر جامه و خرقه ای که بر تن می پوشان و دردی کشان است مورد تأیید پیرشان - پیر میفروش نباشد چه ارزشی دارد؟ و شایسته چیست؟ خرقه ای و دلق مرقعی که پیر میفروش آن را به جامی برنگیرد باید سوخته شود:

من این دلق مرقع را بخوام سوختن روزی
که پیر میفروشانش به جامی بر نمی گسرد
(۱۰۱-۱۴۱)

۳- پیر گلرنگ کیست؟ پیر گلرنگ (۲۸) نیز همانند پیر مغان بس بزرگوار و باگذشت است. برخلاف صوفیان ظاهر پرست که پیوسته به دنبال تهمت و تکفیر با تظاهر و ریاکاری هستند. او نسبت به «ازرق پوشان» به چشم نیکی می نگرد و هیچگاه نسبت به آنان رخصت خفت نمی دهد - اجازه نمی دهد که آنان به پلیدی و ناپاکی و آلودگی متهم گردند:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خفت نداد ارنه حکایتها بود
(۱۳۸-۲۰۳)

۴- در نزد عارف و سالک عشق قویترین عامل و بدیده است و بنیان عرفان در تصوف بر آن نهاده شده.



گرچه عقل و خرد نیز در راه معرفت حق سراج منیر و رهبر و مرشد بزرگی است و به تبع آن پیر خرد (پیری که از خرد نبعیت می کند و به کمک آن عهده دار رهبریست) نیز چنین است. اما عشق و پیر عشق یعنی همان پیر مغان مقامی برتر و بالاتر دارد و مجملی را که پیر خرد می گوید او تفسیر و شرح می کند:

دل چو از پیر خرد نقل معانی میسر کرد
عشق میگفت به شرح آنچه بر او مشکل بود
(۲۰۷-۱۴۰)

۱۰- پیر صحبت - که همنشین و همدم سالک است و با پند و موعظه مرید را ارشاد و نسبت به مشکلات و مسائل آگاه است، به عنوان نخستین موعظه به مخاطب خود، پرهیز از همنشین بد و ناچسب را یادآوری می کند: نخست موعظه پیر صحبت این حرف است

که از مصاحب ناچسب احتراز کنی
(۲۴۴-۱۶۵)

۱۱- پیر فرزانه، برخلاف پیر مغان و پیر میفروش، چون تابع خرد و فرزانی است سالک را از رفتن به سوی میخانه منع و او را به جهت آلودگی به مستی و وابستگی میخانه سرزنش می کند و

بر او خرده می گیرد، اما حافظ نسبت به چنین عیبی توجه ندارد و هشدار میدهد که پیمان ترک میخانه را بارها شکسته است و اساساً در این مورد دلی پیمان شکن دارد و پند پیر فرزانه در او کارگر نمی افتد:

ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه
که من در ترک میخانه دلی پیمان شکن دارم
(۲۳۷-۲۳۴)

۱۲- هر انسانی بسته به میزان کارکنشگی، تجربه و تماسی که با امری داشته باشد نسبت به آن قدرت و توانایی می یابد. پیر خرابیات پروری که عمری را در خرابیات و میکده ها سر کرده، نوشیدن مداوم شراب امری عادی است و تار و پود وجودش آنچنان با شراب مانوس شده که دیگر نوشیدن یک دو جام انگوری تأثیری در او نمی کند و برای او مستی نمی آورد. آری او پیری است سالخورده و پرورش یافته در خرابیات عشق. او پیر خرابیات پرور است:

مستی به آب یک دو عنب وضع بنده نیست
من سالخورده پیر خرابیات پرورم
(۳۲۹-۲۲۶)

۱۳- پیر مناجات در خلوت و سکوت شبانگهی به راز و نیاز و مناجات با معشوق و محبوب مشغول است. چگونه می توان خلوتیان عالم معنی را نیز با او همراه و آنان را سرمست از باده سحرگاهی - جام صبحی - کرد؟ حافظ می گوید باید که چنگ صبحی را به در پیر مناجات ببریم و سکوت او بشکنیم و به بانگ چنگ و نای و نی همه خلوتیان را به رقص و سماع آوریم و آنان را مست از باده عشق گردانیم:

تا همه خلوتیان جام صبحی گیرند
چنگ صبحی به در پیر مناجات ببریم
(۳۷۳-۲۵۷)

۱۴- همانگونه که «پیر صحبت» ما را از صحبت و همنشینی با ناچسب و نااهل برحذر^(۳۰) می دارد. پیر پیمان شکن نیز سالکان و مریدان را به پرهیز از همنشینی و مصاحبت پیمان شکنان فرامی خواند. زیرا که در طریق سالکان وفای به عهد امر مهمی است

و پیمان شکنی خلاف طریقت است و پیمان شکن
شایسته همنشینی و صحبت نیست:

پیر پیمان شکن من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
(۳۸۷-۲۶۷)

۱۵- پیر صاحب فن، به یقین اوست که از فنون و بیج و خم راه آگاه است. اما آیا این پیر کسی جز خود حافظ است؟ چرا که قول حافظ و فتوای این پیر یکی است.

اگر هم حافظ مرید پیر صاحب فن است، بهر حال هر دو یک نظر دارند. هم حافظ و هم پیر ما را به، همصحنی خوبان فرامی خوانند و حدیث گفتن از جام پاد:

حدیث صحبت خوبان و جام پاده بگو
بقول حافظ و فتوای پیر صاحب فن
(۳۸۸-۲۶۸)

۱۶- حافظ، نسبت به آنان که او را از خرابیات و میکده منع می کنند و به جهت شراب نوشی بر او طعنه می زنند، اتمام حجت و خود را به عنوان مرید و پیرو تبرئه می کند و می گوید: آنان که ما را از خرابیات منع می کنند اگر در سخن خود صادقند و برگفته خود ایمان دارند این موضوع را با پیر من در میان بگذارند تا پاسخی وفای دریافت دارند:

آنکس که منع ما ز خرابیات می کند
گو در حضور پیر من این ماجرا بگو
(۴۱۵-۲۸۷)

۱۷- آن پیر که در سرای مغان نشسته، همان پیر مغان است، چرا که همانند او - در حالیکه مریدان در سرای مغان را رفته و تمیز کرده اند و آب پاشیده اند، شیخ و شاب را به صدای بلند به سوی میکده عشق دعوت می کند:

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلاتی به شیخ و شاب زده
بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم
هزار صف ز دعاهای مستجاب زده
(۴۶۶-۳۲۸)

۱۸- چرا سالک از صومعه رو می گرداند و با حسرت رو به میکده ها می آورد؟ زیرا در صومعه حتی یک پیر که شناسنده راستین او باشد نیست:

سر ز حسرت به در میکده ها بر کردم
چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود
(۲۰۹-۱۴۲)

پیران

۱- گرچه تجربه فراوان اندوختن و آیدیده شدن فقط مستلزم طول عمر نیست و چه بسا افرادی که با طول عمری کمتر تجربه ای بیش از دیگران (که عمر طولانی تری دارند) اندوخته باشند، اما به هر حال یکی از لوازم تجربه اندوزی همانا گذشت روزگار است و گذر عمر بر انسان.^(۳۱)

به همین جهت است که پیران اغلب سخن از تجربه می گویند و آن جوانی عمر طولانی می یابد که به پند پیران گوش فرا دهد:

پیران سخن ز تجربه گویند زبتهار
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
(۳۹۸-۲۷۵)

۲- گوش سپردن به پند پیران سفارشی است و پیامی که حافظ پیوسته آن را تذکر می دهد و فرا یاد

می آورد:

جوانا سر مستاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به
(۴۱۷-۲۸۸)

۳- آیا پیران فقط تجربه بیشتری دارند یا نشان دیگری نیز مشخصه آنهاست؟ علاوه بر تجربه و دانش یک نشانه بارز پیران خمیدگی قامت است. شاید خمیدگی قامت پیران بدان جهت است که بر روی خاک به دنبال روزگار جوانی خود می گردند^(۳۲) و اما آیا هر خمیده قامتی پیر است و چون پیران نصیحت می گویند؟ شاید نه! اما «چنگ خمیده قامت» نیز همانند پیران ما را نصیحت می کند و نصیحتش آنست که ما را به شادی و عشرت فرا می خواند و از راه دادن غنهای روزگار بر دل حذر می دارد و این چنگ - به سبب خمیدگی، در شعر خواجہ شیراز چه خوش بر جای پیر می نشیند:

چنگ خمیده قامت میخواندت به عشرت
بشنو که پند پیران - هیبت زبان ندارد
(۱۲۶-۸۶)

۴- همین چنگ خمیده قامت است که در جای دیگر به عنوان پیر منحنی باز لب بر نصیحت مخاطب خود می گشاید. البته پیام او همانست که در جای دیگر نیز داشته است.

پیر منحنی سر بگوش سالک می آورد و به او می گوید که در روز گذران عمر را به خوشی گذرانند و از ساقی طلب می کرد. زیرا با نوشیدن می و شراب عشقست که حتی از صوت چنگ و رباب و مثنی نیز آوای تسبیح «او» بگوش می رسد:

می ده که سر بگوش من آورد سرو و گفت
خوش بگذران و بشنو از این پیر منحنی
ساقی به بی نیازی رندان که می بیار
تا بشنوی ز صوت مثنی هوالفنی
(۳۴۰-۳۷۹)

پیردانا، پیر جاهل:

۱- پیران اغلب - با تکیه بر تجربیات خود - به نصیحت و ارشاد جوانان می پردازند، اما در این میان پند پیردانا خاصیت دیگری دارد و جوانان با گوش سپردن به پند پیرداناست که به خوشبختی و بهروزی راه می یابند و اساساً جوانان پند پیردانا را از جان بیشتر دوست می دارند:

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند
جوانان سعادتمند پند پیردانا را
(۳-۴)

۲- اما آیا همه پیران، به صرف پیری و سالخوردگی و برخورداری از تجربه دانا هستند؟ یا پیران نیز ممکن است جاهل باشند؟ بله، پیرانی که حقیقت را در نیابند جاهلند. همانند پیران جاهلی که به جهت کبر و غرور و حسد اتهامی به حافظ می زنند که حافظ خود بصراحت به آنها معترف است. حافظ خود بصراحت می گوید که شاهد و رند و نظر باز و خراباتی است و ابائی از بیان حقیقت ندارد اما پیران جاهل پیوسته پشت سر او سخن می گویند و بر او خرده می گیرند، اما با این کار فقط به شهرت حافظ دامن می زنند:

مارا به رندی افسانه کردند
شیخان گمراه پیران جاهل
(۴۱۷-۲۸۸)

باری کلمه پیر در دیوان خواجه شیراز در معنای لغوی آن، یعنی به عنوان صفتی در مقابل صفت جوان کاررفته است یا به عنوان صفت جانشین اسم که در هر صورت معنای لغوی کلمه مراد است و نه معنای اصطلاحی آن. با ذکر ابیاتی که کلمه پیر در آنها کاربرد وصفی دارد به این مقال پایان می‌دهیم:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

(۱۱۱ - ۱۶۴)

آن جوانبخت که می‌زد رقم خیر و قبول
بند پیر ندانم ز چه آزاد نکرد

(۹۸ - ۱۴۴)

چندان بمان که خرقة ازرق کند قبول
بخت جوانت از فلک پیر زنده بوش

(۱۹۳ - ۲۸۵)

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هر گه که پادروی تو کردم جوان شدم
من پیرسال و ماه نیم بار بیوفاست
برمن چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم

(۲۱۹ - ۲۲۱)

قدح برکن که من در دولت عشق
جوانبخت جهانم گرچه پیرم

(۲۲۷ - ۲۳۰)

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو
رندی و هوساکی در عهد شباب اولی

(۳۲۸ - ۴۶۶)

۱۳- تقدما را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه‌داران بی کاری گیرند؟
(دیوان ۱۱۵)

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم
(دیوان ۲۴۶)

در این صوفی و شان دردی ندیدم
که صافی بادعیش درد نوشان
(دیوان ۲۶۶)

۱۴- البته عناوین دیگری نیز به این پیر داده است که در سطور
بعد خواهد آمد.

۱۵- در خرابات مغان نورخدا می‌بینم
وین عجب بین که چه نوری زکجا می‌بینم
(دیوان ۲۲۵)

۱۶- البته خواجه در غزلهای خود پیر کنعان، پیر کنعانی،
پیر جاهل، پیر منحنی، و نیز پیر در مقابل جوان - یعنی در معنای
لغوی کلمه - نیز بکار برده، اما اینها مصداق پیر مغان نیستند.

۱۷- رقم سمت راست شماره صفحه - رقم سمت چپ نشان
دهنده شماره غزل است: صفحه ۲ - غزل شماره ۱.

۱۸- من و دل گر فنا شدیم چه باک؟
غرض اندر میمان سلامت اوست
(۴۰ - ۵۶)

۱۹- دانی که چنگ وعود چه تقریر می‌کنند؟
پنهان خورید باده که تضریر می‌کنند
گروند رمز عشق مگویند و مشنویند
مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
ما از بیرون در شده مشرور صد فریب
تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند

(۱۳۶ - ۲۰۰)

۲۰- وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافرست و نجیدن
(۲۷۱ - ۳۹۳)

۲۱- تا زمیخانه و می‌نام و نشان خواهد بود
سرما خاک ره پیر مغان خواهد بود

۲۲- همت: توجه قلب و قصد اوست بجمع قوای روحانیه به
جانب حق برای حصول کمال.... (فرهنگ معین)

۲۳- اشاره به سخن معروف مولا علی (ع) دارد که فرمود: من
علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا.

۲۴- عنایت در لغت به معنی آهنگ کردن، توجه نمودن و
احسان کردن، و در اصطلاح تصوف، علم حق تعالی به مصالح
امور بندگان... است. (فرهنگ معین)

۲۵- شرب الیهود: شراب نوشیدن پنهانی (فرهنگ معین)

۲۶- در نیابند حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتباه بساید والسلام
(مولانا)

۲۷- عنایت در لغت به معنی آهنگ کردن، توجه نمودن و
احسان کردن و در اصطلاح تصوف علم حق تعالی به مصالح
امور بندگان... است. (فرهنگ معین)

۲۸- استاد عبدالحسین زرین کوب - در کتاب «در جستجوی
تصوف» می‌نویسد که غرض از پیر گلرنگ، همان شراب گلرنگ
و سرخ است. آقای بهاءالدین خرمشاهی نیز در کتاب «حافظ نامه»
در تأیید این نظر شواهدی می‌آورد، اما همچنانکه ایشان نیز در
پایان بحث خود نسبت به این نظر دچار تردید می‌شوند صواب
آنست که پیر گلرنگ را همان پیرمغان بدانیم که معمولاً پیوسته شاد
و خندان است و قدح و باده‌ای در دست دارد و گرفته معنای بیت
دچار اشکال می‌شود.

۲۹- البته می‌توان پیر خرد را - به قرینه عشق در مصراع دوم -
به معنای خود خرد نیز تلقی کرد.

۳۰- نخست موعظه پیر صحبت این حرف است
که از مصاحب ناچسب احتراز کنید
(۱۶۵ - ۲۴۴)

۳۱- من پیرسال و ماه و نیم بار بیوفاست
برمن چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم
(۲۱۹ - ۳۲۱)

۳۲- خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده
که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
(نظامی)



توضیحات

- ۱- فرهنگ معین.
- ۲- فرهنگ اشعار حافظ - تألیف دکتر رجائی، ص ۸۷.
- ۳- فرهنگ اشعار حافظ - تألیف دکتر رجائی، ص ۸۸.
- ۴- ترجمه عوارف المعارف شیخ شهاب الدین سهروردی، به
تصحیح قاسم انصاری ص ۳۴.
- ۵- انس التائبین شیخ احمد جام باب یازدهم ص ۱۲۶ - ۱۲۹
(نقل از فرهنگ اشعار حافظ).
- ۶- قلاووز: مقدمه لشکر، راهبر، بلد، دلیل راه (فرهنگ معین).
- ۷- مثنوی معنوی نیکلسون، دفتر اول ص ۵۹.
- ۸- به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
- که سالک بی‌خبر نبود زواه و رسم منزلها
(حافظ)
- ۹- شیخ صنعا از منطق الطیر، گزیده شاهکارهای ادب فارسی
- دکتر گوهرین ص ۳۰.
- ۱۰- دیوان حافظ، چاپ علامه قزوینی، ص ۹۰.
- ۱۱- فرهنگ اشعار حافظ ص ۴۶۹.
- ۱۲- فرهنگ اشعار حافظ ص ۴۶۹.